

بررسی عوامل مؤثر
در نخستین مرحله از جنبش سربداران خراسان تا تشکیل دولت
دکتر آذر آهنچی
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
(از ص ۱۱۷ تا ص ۱۳۸)

چکیده:

در خلال نیم قرن فترت سیاسی که با مرگ ایلخان ابو سعید (۷۳۶/۱۳۳۶)، آخرین فرمانروای ایلخانان، در قلمرو آنان حکمفرماگشت، مبارزات فراگیری در سراسر مملکت ایران بر سر کسب قدرت در گرفت. سران جنبش سربدار در زمره افرادی بودند که توانستند بخشهایی از خراسان را زیر سیطره خود در آورند، و در قلمرو حکومتی خود برای مدتی اگر چه کوتاه به استقلال حکومت کنند. جنبش سربدار و تشکیل دولت آنها موجب تحولات اساسی و مهم در اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی شرق ایران شد، که در تاریخ قلمرو اسلامی تقریباً بی سابقه و کم نظیر بود. درست به همین دلیل، مراحل نخستین قیام و عوامل مؤثر در چگونگی سیر تطور آن تا تشکیل دولت اهمیت بسزائی دارد.

واژه‌های کلیدی: منازعه قدرت، فشار اقتصادی، فقدان عدالت اجتماعی، تحولات اجتماعی - مذهبی، حکومت غیر موروثی.

مقدمه :

زمینه تاریخی

قتل ابوسعید آخرین فرمانروای ایلخانان مغول (۷۳۶/۱۳۳۵) که وارثی نداشت و ترتیبی برای جانشینی او تعیین نشده بود، موجب تجزیه قلمرو ایلخانی و حدود نیم قرن فترت سیاسی در ایران گردید که تا زمان فتح مملکت بدست تیمور دوام یافت. بزودی بعد از مرگ ایلخان منطقه وسیعی از غرب ایران صحنه جنگ میان مدعیان سلطنت از خاندان چنگیز خان شد. گردانندگان و عاملان اصلی این منازعات تنی چند از متنفذترین دولتمردان و فرماندهان مغول بودند. دیگر ایالات و بخشهای قلمرو ایلخانان وضع متفاوتی داشت. در این مناطق رؤسای قبایل و امرای محلی برای کسب قدرت، و یا حفظ استقلال خود تلاش می‌کردند. ظهور سرداران در صحنه سیاسی خراسان نیز بعد از مرگ ابو سعید روی داد. برای درک بهتر شرایط تاریخی که در آن ظهور و گسترش حکومت سردار در غرب خراسان بزرگ امکان وقوع یافت، آگاهی از وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایالت در اواخر عهد ابو سعید و بعد از قتل وی لازم است.

در تقسیمات ایالتی قلمرو ایلخانان که تا حدود زیادی بر اساس تقسیمات معمول قدیمی در ایران بوده است، خراسان به دلیل وسعتش و موقعیت مرزی که در مجاورت ماوراءالنهر در معرض حملات مغولان جغتائی قرار داشت، از اهمیت زیادی برخوردار بود. از این رو همواره ولیعهدهای مغول به حکمرانی خراسان منصوب می‌شدند. این ترتیب از زمان هلاکو معمول شد و تا عهد ابو سعید همواره برقرار بود. چنانکه ایلخان ابو سعید در دوران ولیعهدی خود در سال ۷۱۳/۱۳۱۳ که حدود نه سال داشت تحت قیمومیت اتابک امیر سونج و الغو به حکومت خراسان منصوب شد (حافظ ابرو، زبدة التواریخ، طبع حاج سید جوادى، سید کمال، تهران ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۲؛ میرخواند روضة الصفا، تهران، انتشارات خیام ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۴۷۲). (SPULER, Die Mongol in Iran, E.J. Brill- Leiden, 1985, p. 97, 283). منصب وزارت نیز در خراسان وجود داشت. محتملاً این امر به اهمیت سوق الجیشی خراسان و این که مقر ولیعهد ایلخانان بوده، بستگی داشته است، زیرا منصب وزارت جز در خراسان و

بین النهرین در ایالات دیگر ایلخانان معمول نبوده است (SPULER, Die Mongol in Iran, E.J. Brill- Leiden, 1985, p 283, 285). همراه با حکمران و وزیر چندین امیر و فرمانده نیز در اداره حکومت خراسان شرکت داشتند.

در اواخر عهد ایلخان ابو سعید ظلم و استبداد ناری طغای حکمران مقتدر مغول وضع سیاسی خراسان را آشفته کرد. سرانجام او و همدستش تاش تیمور در سال ۱۳۲۹/۷۲۹ به فرمان ایلخان به قتل رسیدند. پس از آن امیر شیخ علی که پدرش امیر علی قوشچی از فرماندهان مغول بود، به حکومت و خواجه محمد هندوی، صاحب منصب دیوانی به وزارت خراسان منصوب شدند (میرخواند، روضةالصفاء، ج ۵، ص ۵۲۷-۵۳۱). این دو شخصیت بعد از قتل ابو سعید در مناصب خود باقی ماندند. حوزه حکومت خراسان در اواخر عهد ایلخانی شامل شمال غرب خراسان بزرگ بود که از سمت غرب تا قومس و استرآباد، و از شرق تا مرو و بلخ امتداد داشت، و در جنوب قسمت‌هایی از قهستان را در بر می‌گرفت (مستوفی، حمدالله، نزهةالقلوب، طبع گای لسترنج، (چاپ افست تهران ۱۳۶۲)، ص ۱۴۷).

در شرق خراسان در مرکز هرات، دودمان کُرت (یا کُرت) حکومت می‌کردند. این خاندان از بستگان سلاطین غور بودند، که در دربار سلطان غیاث‌الدین محمود غوری (جلوس ۶۰۲-۶۰۹/۶۰۶-۱۲۱۲) ترقی کردند. در همین زمان تاج‌الدین عثمان مرغینی از جانب برادرش عزالدین عمرکه حاکم هرات بود، به کوتوالی قلعه خیسار واقع در بین هرات و غزنه منصوب شد (عباس اقبال آستینانی، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، نشر نامک، تهران ۱۳۶۷، ص ۳۶۷). این منصب تا زمان هجوم مغول در خاندان او باقی ماند. رکن‌الدین پسر تاج‌الدین به مغولان اظهار اطاعت کرد و بدین وسیله در حکومت غور و خیسار ابقا شد (جوینی، تاریخ جهانگشا، طبع محمد قزوینی، لیدن ۱۳۲۹/۱۹۱۱ هـ (چاپ افست تهران بی تا) ج ۱، ص ۹۵؛ زمجی اسفرزای، معین‌الدین محمد، روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه هرات، طبع محمد اسحاق، کلکنه ۱۳۸۰ هـ / ۱۹۶۰ م، بخش ۱، ص ۲۶۱-۲۶۲). شمس‌الدین محمد کُرت (جلوس ۶۴۳-۶۶۷) نوه دختری رکن‌الدین پس از فوت نیایش جانشین وی شد. او در لشکرکشیهای مغول در

حوزه سند شرکت کرده بود. منگو قآن، خان مغول (جلوس ۶۴۹-۶۵۸/۱۲۴۹-۱۲۵۱) در آغاز سلطنتش شمس‌الدین را به حکومت بلخ، هرات، سیستان و مناطق مجاور تا سرحد هند منصوب کرد (جوینی، علاء‌الدین عطا ملک، تاریخ جهانگش، طبع محمد فروینی، چاپ افست (انتشارات بامداد) تهران بدون تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۵). او سر سلسله دودمان کرت محسوب می‌شود. از این تاریخ سلسله کرت به عنوان حکومت محلی دست‌نشانده مغولان در منطقه وسیعی از شرق خراسان با اقتدار و استقلال حکومت کرد.

با وجود این که در عهد ایلخانان تا زمان الجایتو بارها رابطه ملوک کرت با سلاطین ایلخانی به دلیل سوء ظن حکومت مرکزی تیره شد. لیکن آنها حکومت خود را حفظ کردند. در سال ۱۳۱۶/۷۱۵ غیاث‌الدین پسر شمس‌الدین دوم با فرمان الجایتو به حکومت هرات منصوب شد (میرخواند، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۴۶۴). بدین ترتیب اختلافات این خاندان با حکومت مرکزی پایان پذیرفت. این وضع تا پایان دوره ایلخانی برقرار بود. معزالدین پسر غیاث‌الدین که از سال ۱۳۳۲/۷۳۲ در هرات حکومت می‌کرد، بعد از قتل ابو سعید توانست قلمرو خود را مستقل اعلام کند.

عوامل قدرت در خراسان منحصر به عامل ایلخان و دودمان کرت نبود. چند تن از امرا و رؤسای مقتدر قبایل در مناطق تحت نفوذشان به استقلال عمل می‌کردند. آنها بعد از زوال ایلخانان به صورت دودمانهای مستقل حکومت کردند. چنانکه طغاتیمور خان از نوادگان جوجی فسار، برادر چنگیزخان در کالبوش، جرجان و قسمت‌هایی از استرآباد مستقر بود. امیر دیگر، ارغون شاه فرمانده مغولی (امیر اوردای غازان بدر ارغون به فرمان الجایتو محمد خدابنده به فرماندهی هزارچه جانی قربان منصوب شد. برای جزئیات بیشتر در باره اصل و نسب ارغون ر.ک: شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع‌الانساب، طبع میر هاشم محدث، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۲۲-۳۲۳) رئیس قبیله جانی قربان بود که بر شهرهای خبوشان، نسا و ابیورد، محل سکونت این قبیله، حکومت می‌راند. ارغون بعد از مرگ ابو سعید مشهد، طوس و نیشابور را نیز به تصرف خود در آورد. گذشته از دو شخصیت مذکور در بالا، امیر عبدالله مولای در قهستان و امیر محمود اسفراینی که از اشراف ایرانی بود، در اسفراین حکومت می‌کردند.

طغاتی‌مور بعد از قتل ابو سعید به استناد نسب چنگیزی خود مدعی جانشینی ایلخان بود. ابتدا امیر علی قوشچی حاکم خراسان از او حمایت کرد (حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۵؛ شبانکاره‌ای، مجمع‌النساب، ص ۳۰۷-۳۰۸). امرای دیگر خراسان نیز با اهداف او موافقت کردند، و امتیازات، قانونی لازم مثل ضرب سکه و ذکر نامش در خطبه به وی واگذار گردید. طغاتی‌مور برای تحقق فکر احیای دولت ایلخانی می‌بایست از خراسان دور دست رضایت دیگر نیروهای سیاسی را در بخشهای مختلف قلمرو ایلخانی جلب کرده، یا سلطه خود را بر آن تحمیل کند.

بعد از مرگ ابو سعید طی شش ماه دو فرد از دودمان چنگیز با کمک حامیان خود به تخت سلطنت ایلخانان جلوس کرده و بزودی در نتیجه رقابتهای گروهی از قدرت سرنگون شدند. پس از آن محمد بن یول قتلغ سومین فرد از خاندان چنگیز با دخالت حسن ایلکانی (حسن بزرگ) حاکم دیار یکر، در نبردی بر رقیب خود غلبه کرد و به فرمانروائی دست یافت (حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۸-۵۹؛ میرخواند، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۵۴۱-۵۴۲). بزودی بعد از جلوس فرمانروای جدید، طغاتی‌مور همراه با متحدان خود نیروی خراسان را درگیر مبارزات جانشینی کرد. سپاه خراسان در شعبان ۷۳۷ عازم غرب ایران شد (برای تفصیل این حوادث ر.ک: حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۵-۶۷؛ میرخواند، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۵۴۳-۵۴۴). در حالیکه صعوبت کار و موانع متعدد از خود گذشتگی و پایداری بزرگ می‌طلبید، رقابت میان امرای خراسان در بین راه ائتلاف آنها را بر هم زد. ارغون شاه و امیر عبدالله مولای که از نفوذ و اقتدار امیر علی قوشچی در دستگاه طغاتی‌مور نگران بودند، از ادامه لشکرکشی خودداری کردند. طغاتی‌مور و شیخ علی قوشچی طی نبردهائی در سلطانیه ابتدا در مقابل گروههای حامی موسی خان پیروز شدند. در این میان موسی خان به طغاتی‌مور پیوست. نیروی متحد از حسن بزرگ شکست خورد. رقبای خود خاصه حسن بزرگ پیروز می‌شد (Roemer, H.R., *Persien auf dem Weg ...*, p. 36-37)، به هیچ مدرک و دلیل روشنی منکی نیست. با منابع کنونی نیرو و تدارکات نظامی

دو طرف متخاصم را نمی‌توان تخمین زد، شواهدی که نحوه فرماندهی و انضباط دو سپاه را مشخص کند، نیز وجود ندارد. افزون بر این رقیب قدرت برای ائتلاف خراسان تنها جانشین ابو سعید و حامیانش نبودند، حکومت‌های محلی که در دوره ایلخانان به حیات خود ادامه داده بودند، اکنون حکومت‌های مستقلی را تشکیل می‌دادند که مسلماً از استقلال خود دفاع می‌کردند. با این ملاحظات هیچ دلیل متقنی وجود ندارد که بدان سبب پیروزی نهائی طغایمور را بتوان محتمل دانست.

طغایمور بعد از این شکست ناگزیر عقب نشینی کرد. اتحاد امرای خراسان از میان رفت و هر یک از آنان متوجه منطقه‌ای شد. ارغون شاه امیر علی قوشچی را به قتل رسانید و مجدداً به طغایمور پیوست (حافظ ابرو، زبدةالتواریخ، ج ۱، ص ۶۷؛ شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، ص ۳۰۸). در این میان حسن بزرگ شیخ محمد مولای را به حکومت خراسان منصوب کرد (شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، ص ۳۰۹). بدین ترتیب استقلال خراسان از میان رفت. لذا ارغون شاه علیه محمد مولای جنگید و بر او غلبه یافت (شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، ص ۳۱۰). پس از منازعه‌ای همه جانبه میان امرای رقیب، بار دیگر نهاد سیاسی خراسان تحت ایلخانی طغایمور در مفر وی در جرجان و استراباد استقرار یافت. ارغون شاه در طوس و نیشابور ابقا شد. از دیگر متحدین سابق امیر عبدالله مولای در قهستان حکومت می‌کرد و علاءالدین محمد وزیر اداره سبزواری و مضافات آن را بعهده گرفت. (حافظ ابرو، زبدةالتواریخ، ج ۱، ص ۷۳؛ میرخواند، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۵۴۷)

بعد از نخستین لشکرکشی ناموفق طغایمور به غرب ایران، این منطقه صحنه رقابت میان شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن چوپانی (مشهور به حسن کوچک) گردید. حسن کوچک ساتی بیک خواهر ایلخان ابو سعید را به سلطنت برداشت و علیه محمد بن یول قتلغ و شیخ حسن بزرگ به مبارزه برخاست. محمد بن یول قتلغ در جنگ کشته شد. شیخ حسن بزرگ ناگزیر با حسن کوچک صلح کرد. او که در نهران به این صلح راضی نبود و به دوام آن اطمینان نداشت، با اعزام فرستاده‌ای نزد طغایمور، سلطنتش را به رسمیت شناخت و او را برای لشکرکشی به غرب ایران تحریض کرد (SMITH. The

History of the Sarbadār Dynasty ..., p. 99. مؤلف به نقل از مبارک محمد غالب در کاتالوگ چنگیزی می‌نویسد، که حسن بزرگ طغاتیمور را ملزم کرد، که حکومت او را بر بین‌النهرین روم و قسمت‌هایی از عراق عجم به رسمیت بشناسد. این توافق در منابع قدیمتر ذکر شده است، و اسمیت در باره منبع گزارش مذکور توضیحی نمی‌دهد. طغاتیمور با این پیشنهاد موافقت کرد و بار دیگر در رأس سپاه خراسان به غرب ایران عزیمت کرد. اتحاد میان دو امیر قبل از آن که علیه دشمنان مشترکشان نبرد کنند، با توطئه حسن کوچک چوپانی بر هم خورد. طغاتیمور بدون نتیجه به خراسان بازگشت (ذیحجه ۷۳۹). مطابق منابع بکبار دیگر نیز سپاه خراسان بدون شرکت طغاتیمور، به فرماندهی برادرش علی گاون به سمت غرب ایران لشکر کشید. سپاه خراسان در ابهر از ملک اشرف برادر حسن کوچک شکست خورد و منهزم گردید (برای مثال ر.ک: حافظ ابرو، زیده‌النوار، ج ۱، ص ۷۳-۷۶، ۱۰۷-۱۱۸).

تلاشها و منازعات مکرر آرزوی طغا تیمور را برای استقرار دولت ایلخانی تحت سلطه وی برآورده نساخت، بلکه قدرتش را در خراسان متزلزل کرد. در نتیجه این لشکرکشی‌های بی ثمر نیروی نظامی خراسان فرسوده گشت، و حکمرانان از نظارت مستقیم در اداره حکومت باز ماندند. مخارج این جنگها افزون بر توان مالی محدود ایالتی بود که از قبل نیز به دلیل ناآرامی‌های داخلی طی سالهای متمادی و حملات مکرر جغتائی‌ها دچار بحران شدیدی بود. در این وضعیت بد اقتصادی حکام خراسان برای تأمین مخارج لشکرکشیها، خودسرانه بر مالیاتها می‌افزودند. فشار مالی مضاعف بر اقشار مختلف که به هیچوجه در شرایط مساعدی زندگی نمی‌کردند، نارضایتی عمومی را که از دوره ابو سعید آشکار شده بود، تشدید کرد.

از اواخر سلطنت ابو سعید یک تحول اجتماعی در سبزوار نمودار شد که منشأ آن تعلیمات و تبلیغات صوفی‌ای معترض از مردم مازندران به نام شیخ خلیفه بود. او در جستجوی کمال مقصود زادگاهش را ترک کرده بود، تا مجالس درس عارفان بزرگ زمان خود را درک کند. چون در مجلس درس شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی در سمنان و خواجه غیاث‌الدین هبة‌الله الحموی در بحرآباد از قراء جوین به مقصود خود نایل

نیامد، عازم سبزوار شد. آنجا به سنت درویشان در مسجد جامع منزل کرد و به تلاوت قران و وعظ مشغول گشت. طولی نکشید که انبوهی از توده‌های مردم ناراضی به مجلس وعظ وی که به تصریح منابع «حدیث دنیا» می‌گفت روی آوردند. گرچه از این توضیح مختصر نمی‌توان جهت تبلیغات شیخ خلیفه را به روشنی دریافت، لیکن به احتمال زیاد در پیام‌های مذهبی که همواره برای مردم رنج کشیده نوید بخش و امیدوارکننده است، بر مسایل اخلاقی و عدالت اجتماعی تأکید می‌شده است. بدین نحو ناراضائی و نفرت از رفتار ظالمانه حکمرانان خراسان در حال تبدیل به یک نیرو و حرکت اجتماعی بود. ازدحام مردم در مجلس وعظ شیخ خلیفه در بادی امر توجه عمال حکومت را جلب نکرد، بلکه سوء ظن فقهای سنی را برانگیخت که تعلیمات او را موجب خلل در اعتقادات عامه و وهنی برای اعتبار و منزلت خود تلقی می‌کردند. روحانیان سنی که به هیچ صورت نتوانستند او را از کارش منصرف کنند، از ایلخان ابوسعید تقاضا کردند که فرمان قتل وی را صادر کند، او از قبول درخواست آنها امتناع کرد. لذا فقها خود در این باره اعمال نفوذ کردند. به دستور آنان شیخ خلیفه شبانه در مسجد به دار آویخته شد (۲۲ ربیع الاول ۷۳۶) (ر.ک: حافظ ابرو، زبدةالتواریخ، ج ۱، ص ۷۸-۷۹؛ میرخواند، روضةالصفاء، ج ۵، ص ۶۰۵).

قتل شیخ خلیفه این حرکت را متوقف نکرد. یکی از شاگردانش به نام شیخ حسن جویری کار او را با حدّث بیشتری ادامه داد. حسن جویری در شب روزی که شیخ خلیفه به قتل رسید، به دلایل امنیتی سبزوار را ترک کرد. چنانکه او در نامه خود به امیر محمد بیگ جانی قربان نوشته است (برای متن نامه شیخ حسن جویری ر.ک: مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان...، ص ۲۳۷-۲۴۱؛ حافظ ابرو، زبدةالتواریخ، ج ۱، ص ۸۵-۸۹؛ میرخواند، روضةالصفاء، ج ۵، ص ۶۰۹-۶۱۳. ر.ک: حافظ ابرو، زبدةالتواریخ، ج ۱، ص ۷۸-۷۹؛ میرخواند، روضةالصفاء، ج ۵، ص ۶۰۵)، پس از ترک سبزوار، دو ماه در نیشابور و مدت پنج ماه در شهرهای دیگر خراسان مسافرت کرد، همه جا به وعظ و تبلیغ پرداخت و با اقبال گروههای مختلف مردم روبرو شد. شیخ حسن جویری اهداف سیاسی و مذهبی خاصی داشت، و در خیال تأسیس یک حکومت دینی بود. از این رو به تعلیم و موعظه اکتفا نکرد، نام طرفداران خود را که پیوسته رو به فزونی

بودند، در دفتر ثبت می‌کرد، و از آنها می‌خواست سلاح فراهم کنند و منتظر فرصت مناسبی برای خروج باشند (حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۸۶؛ میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۶۱۰). بدین ترتیب از طرفداران و پیروان شیخ خلیفه و حسن جوری، که بیشتر از طبقات کم درآمد و متوسط بودند، طریقتی در خراسان بوجود آمد که جوهره، یا شیخیان و یا درویشان نامیده شد. این طریقت به یک نیروی اجتماعی قوی تبدیل شد، که در تحولات سیاسی و اجتماعی خراسان سهم مهمی داشت. سرانجام فترت سیاسی، اداره نادرست حکومت، تشویش و بحران‌های اجتماعی زمینه قیام سربداران و ظهور یک قدرت جدید را در خراسان فراهم ساخت.

آغاز قیام در قریه باشتین

از مجموع گزارشهای متنوع منابع بر می‌آید که قیام سربداران با قتل یک تحصیلدار مالیاتی که احتمالاً خواهرزاده علاءالدین محمد هندوی وزیر بود، در قریه باشتین از توابع سبزوار (بیهق) آغاز شد. گزارشهای موجود در باره عامل قتل و جزئیات حادثه با یکدیگر اختلاف دارند. دسته‌ای از روایات می‌گویند که دو برادر به نامهای حسن حمزه و حسین حمزه که میزبان تحصیلدار مزبور بوده‌اند، او را به دلیل اعمال ناشایست و خواسته‌های نابجا به قتل رساندند (میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۶۰۱؛ خوافی، فصیح احمد بن جلال الدین محمد، مجمل فصیحی، طبع محمود فرخ، مشهد ۱۳۳۹، ج ۳ (۷۷۷-۸۴۵ هـ.ق)، ص ۵۰). طبق گزارش دیگر، عبدالرزاق بن شهاب‌الدین فضل‌الله از مالکان و بزرگ زادگان بیهق که نسبش از جانب پدر به حضرت حسین بن علی (ع)، امام سوم شیعیان می‌رسید، با عاملی که رئیس ده بود نزاع کرد و عامل کشته شد (حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۸۱). مطابق روایت دیگر، زمانی که عامل مالیات در باشتین حضور داشت، عبدالرزاق از یک مأموریت حکومتی در کرمان به باشتین بازگشت، و پس از آگاهی از بد رفتاری عامل مالیاتی در رأس مردم ناراضی قرار گرفت، آنها شبانه به مأمور مذکور هجوم آوردند و او را به قتل رساندند (سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه‌الغازی، تذکره الشعراء، انتشارات کلاله خاور، تهران چاپ

دوم ۱۳۶۶، ص ۲۰۸). چون گزارشها در جزئیات کاملاً متفاوتند، بحث در باره تفصیلات، یا حقیقی نبودن شخصیتها (برای چنین تفصیلی ر.ک: SMITH. The History of the Sarbadār Dynasty, p. 104-106, ...)، صحت و سقم مطالب را روشن نمی‌کند، و به نتیجه‌گیری صریح منجر نمی‌شود. از این رو باید بیشتر به کلیات روایات توجه کرد و هسته تاریخی آن را استخراج نمود. بیشتر منابع تاریخ شروع قیام را دوازدهم شعبان ۷۳۷ نوشته‌اند، یا به عبارت دقیق‌تر قتل تحصیلدار و شروع قیام را در یک زمان می‌دانند (حافظ ابرو، زبدة‌التواریخ، ج ۱، ص ۸۱؛ سمرقندی، دولتشاه، تذکره الشعراء، ص ۲۰۸). برخی روایات دیگر ورود عبدالرزاق به باشتین و بدست گرفتن رهبری قیام را با دو رویداد نخست همزمان گزارش کرده‌اند (خوافی، مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۵۱؛ میرخواند، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۶۰۱). در تاریخ مذکور طغاتی‌مور و متحدانش در رأس سپاه خراسان برای نخستین بار به غرب ایران عزیمت کرده بودند، از این رو می‌توان پذیرفت که احتمالاً سربداران از این فرصت مناسب برای بروز جنبش خود استفاده کردند. با این وصف نباید نادیده گرفت که منابع به تدوین حوادث در یک توالی زمانی بلاانقطاع تمایل دارند. می‌توان تصور کرد رویدادهائی که قبل از پیروزی سربداران و تشکیل دولت آنها روی داده بود، نخست در افواه رایج بوده است. راویان نخستین که تاریخ این سلسله را ضبط کردند، روایات شفاهی را برای ایجاد یک ترتیب تاریخی به صورتی پیوسته در تألیف خود گنجانده‌اند. احتمالاً از این روست که چند حادثه مجزاً از هم مثل معامله ظالمانه تحصیلدار با میزبانان خود، قتل وی، واکنش حکومت بدان و مقاومت مردم همه به شکلی پیوسته در یک زمان گزارش شده است.

مسئله دیگری که در بروز جنبش سربداران مطرح است، بانیان اصلی آن است. در این باره در تحقیقات جدید بررسی‌های متفاوتی انجام گرفته است. پطروشفسکی اولین تحقیق مستقل در باره تاریخ سربداران را انجام داده است. مؤلف با وجود این که جزئیات متفاوت را در نظر گرفته، جنبه‌های مختلف رویدادها را بررسی کرده و در واقع راه را برای مطالعات آیندگان هموار کرده است، لیکن برخی از توصیفها و تحلیل‌های او متکی به منابع نیست، و جنبه نظریه‌پردازی و عقیدتی دارد. مؤلف تأکید زیاد می‌کند که زمام

نهضت بدست "قشرهای ژرفای اجتماع" بوده است و آن را به "خروج سازمان نیافته روستائیان" تعبیر می‌کند. بدین ترتیب روستائیان و طبقات پائین جامعه را بانیان حقیقی جنبش می‌داند. مؤلف در ادامه بررسی ناگزیر از اقدام مشترک طبقات پائین و مالکان متوسط صحبت می‌کند، و با طرح یک قاعده کلی که سراسر قرون وسطی را به قرن پانزدهم میلادی تشبیه کرده، استدلال می‌کند که روستائیان قیام‌کننده "عادتاً برنامه روشنی نداشتند" و یا این که از میان روستائیان کسی برای رهبری برنمی‌خاست، لذا هدایت قیام باشتین نیز در دست یک فرد از اعیان زمین دار قرار گرفت (پطروشفسکی، ا. پ.، نهضت سریداران خراسان، ترجمه فارسی کریم کشاورز، تهران چاپ سوم ۱۳۵۱، ص ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۴۶).

در باره این مسئله به استناد گزارشهای متفاوت (برای مثال ر. ک: به منابع مذکور در زیرنوشت ش ۲۳ و ۲۴) می‌توان تصور کرد، که طبقات کم درآمد به علت افزایش مالیات و سوء استفاده خودسرانه مأموران دچار فقر و فاقه شدیدی شده بودند، در نتیجه وضعیتی بحرانی پیش آمده بود که زمینه یک حرکت را فراهم کرد. با این حال، خواه مأمور حکومتی به دست عبدالرزاق به قتل رسیده باشد و خواه کسانی دیگر عامل قتل بوده باشند، بروز قیام در باشتین یک حادثه ثانوی است، که بوسیله فردی یا افرادی که در صدد کسب قدرت بودند، از همان نقطه آغاز هدایت و اداره شده است. اینجا برای توضیح بیشتر باید شرح حال عبدالرزاق بن فضل‌الله، نخستین امیر سریدار را مورد توجه قرار داد. او از جانب ایلخان ابو سعید مأمور اخذ مالیات کرمان شده بود، پس از انجام مأموریت خود از پرداخت وجوه مقرر به دستگاه حکومت امتناع کرد، مقارن قتل ابو سعید به باشتین رفت و در رأس قیام سریدار قرار گرفت (ر. ک: زیرنوشت‌های ش ۲۴، ۲۵، ۲۶ مواضع مذکور در آن منابع). از کلیات این گزارش مشروح اما نه کامل بر می‌آید که عبدالرزاق با توجه به اغتشاش سیاسی پایان عهد ایلخانی قصد نافرمانی داشته است. فقدان گزارش کامل در باره اقدامات او قبل از شروع قیام و چگونگی سیر رویدادها و زمان دقیق آن، این مرحله از تاریخ سریداران را در ابهام قرار داده است. با این وصف از هسته تاریخی گزارشها بر می‌آید که وقوع قتل برای شروع جنبش تنها یک بهانه بوده است. این حرکت نه تصادفی

بود و نه بی هدف، سیر مراحل آتی این گمان را تأیید می‌کند.

در میان عوامل متعددی که به عنوان برانگیزنده قیام مطرح است، بیش از همه بر عامل اقتصادی تأکید می‌شود (بطروشفسکی، ص ۱۱، ۳۲، SMITH. The History of the Sarbadār 104-106, Dynasty ..., p. 103-104; سریداران، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۳۵-۱۳۶، نظرات اسمیت را تکرار می‌کند)، که این البته درست است، اما کافی نیست. از بررسی متون تاریخی (در باره ظلم و تحمیلات مالی که به واسطه قوانین و نظامات مغول و خزد کامگی و تجاوز عاملان حکومت در عهد ایلخانان بر مردم ایران وارد می‌شد، رک: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۴۱۴-۱۴۵۶، ۱۵۳۷۱۵۳۳، به بخش اصلاحات غازان خان) این دوره به وضوح استنباط می‌شود که تحمیلات مالیاتی همیشه وجود داشته و بد رفتاری مأموران ایلخانی امری رایج و معمول بوده است. افزایش مالیات که به استناد گزارش حافظ ابرو در تحقیقات مذکور مورد تأکید قرار گرفته است، از قبل در حیات ابو سعید اجرا شده، و شامل حال فئودال‌ها و مالکان بزرگ بوده است (مسنوفی، حمدالله، نزهةالقلوب، طبع گئی تسترنج (چاپ افست)، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۴۷). اما این امر به شورش ناراضیان منجر نشده بود. این توضیح به معنی نفی تضادهای شدید اجتماعی ناشی از فقرگروه‌های وسیع مردم در آن عهد نیست. می‌توان احتمال داد که اگر سرکوب و فشار شدید اعمال نمی‌شد، چه بسا عامه مردم در مواقع بحرانی اعتراض و خشم خود را بروز می‌دادند. با این وصف تعبیر تضاد طبقاتی، یا رویارویی روستائیان و فئودال‌ها که صرفاً بر عامل اقتصادی تأکید می‌کند، منطبق با ماهیت این جنبش نیست.

رویارویی طبقاتی لزوماً نباید تنها از جهت اقتصادی در نظر گرفته شود. زمینداران متوسط و کوچک ایرانی، یعنی امثال سران سریدار در نظام اجتماعی و اقتصادی ایلخانان به مراتب پائین‌تری تنزل یافته و بسیاری از امتیازات خود را از دست داده بودند (برای این معنا رک: بیانی، شبیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۷۵۶). اینان بودند که انگیزه کافی برای باز یافتن موقعیت سابق خود داشتند. از خبرگی و توانائی لازم نیز برخوردار بودند، تا به هنگام فترت سیاسی از نیروی گروه‌های مختلف جامعه،

خصوصاً عامه برای نیل به قدرت استفاده کنند. این حرکت سیاسی که به وسیله اعیان درجه دوم ایرانی هدایت می‌شد، قبلاً نیز در زمان ضعف فاتحان عرب در تاریخ ایران روی داده بود، اگرچه موارد مصداق آن مسلماً با یکدیگر مشابهتی نداشت. در واقع اغتشاش سیاسی و خلافت‌دردت که با مرگ ابو سعید روی داد، محرک اصلی برای کسانی بود که بهر دلیل در صدد کسب قدرت بودند.

در تحقیقات اختلاف مذهبی نیز به عنوان محرک قیام سربداران مد نظر قرار دارد (پطروشفسکی، نهضت سربداران خراسان، ص ۱۵۱۴؛ بیانی، شیرین دین و دولت در اواخر عهد مغول، ص ۷۵۵، ۷۶۰-۷۶۱. - از منابع موجود این بطورمه، سفرنامه، ترجمه فارسی محمد علی موحد، چاپ ۵، تهران ۱۳۷۰، ص ۴۶۴-۴۶۵، بر مذهب سربداران و اختلاف شیعه و سنی تأکید می‌کند). در منابع هیچ مطلبی در این باره ذکر نشده است. از کلیات گزارشها به وضوح برمی آید که عواطف یا عصیت مذهبی به معنی ضدیت شیعه و سنی در قتل تحصیلدار مغول و بروز جنبش تأثیری نداشته است. در دوران ابو سعید، با این که او برخلاف غازان و الجایتو یک فرمانروای کاملاً سنی بود، هیچ مطلبی در باره دخالت حکومت در امور شیعیان، یا نزاع بین شیعه و سنی گزارش نشده است. ممکن است از نگاه یک ناظر دقیق این امر بر سکوت منابع یا فقدان گزارشها حمل شود، با این حال باید در نظر داشت، که بعد از سقوط بغداد چون اسلام اقتدار سیاسی خود را در جوامع اسلامی از دست داد، لذا مشروعیت حکومت که همواره موضوع اختلاف دو مذهب بود، بی تأثیر شد. بعلاوه نفوذ فقه‌های سنی تا حد زیادی کاهش یافت، و عنادهای مذهبی و کلامی به نحوی بارز فروکش کرد (برای این توضیح ر.ک: Roemer, H.R., *Persien auf dem Weg...*, p.221-222). حوادث تاریخی نیز این مطلب را به خوبی نشان می‌دهند، که تفصیل و توضیح آن از حیطه بررسی حاضر خارج است. البته سران جنبش سربدار شیعی بودند و پس از تأسیس دولت عناصر افراطی نیز در آن نفوذ کردند، با این حال، از نقطه نظر مذهبی در دولت سربدار هیچگاه یک بینش و سیاست واحد وجود نداشت. افزون بر این همواره شخصیت‌های معتدل قدرت را در دست داشتند. یک دولت دینی تمام عیار منطبق با اصول شیعه که مورد نظر گروه‌های مذهبی

بود، هرگز ایجاد نشد. درست به این دلایل تضاد مذهبی در رابطه سربداران با رقبایشان جز به ندرت تعیین کننده نبود.

اختلافات قومی و نژادی عامل دیگری است که در بروز جنبش سربداران مطرح شده است (پطروشفسکی، نهضت سربداران خراسان، ص ۱۱-۱۲). در این باره مطلبی در منابع نیامده است. نظریاتی که ملیت ایرانی و تشیع را در کنار هم یا توأم می‌داند، بر پیچیدگی مسئله می‌افزاید. بی تردید خودآگاهی ایرانی در تمام دوران بعد از اسلام وجود داشته است، زیرا زبان و حیات فرهنگی ایران تداوم یافت. با این وصف انگیزه‌های ملی و تفاوت‌های نژادی نه در روش سیاسی سربداران و نه در خصومت آنها با رقبایشان تأثیر داشت. این نظرات تعبیری از مفاهیم جدید غربی است که به این صورت با واقعیت تاریخی ایران منطبق نیست. این مسئله باز در جای دیگر بررسی خواهد شد. (SMITH, The History of the Sarbadār Dynasty..., p. 105; آژند، یعقوب، تاریخ شیعی سربداران، ص ۱۳۵، ۱۳۶ زیرنوشته ش ۲۸، نظریه پطروشفسکی را در باره عامل تضاد نژادی رد کرده‌اند)

اکنون رشته سخن را با حوادث بعد از قتل عامل حکومتی دنبال می‌کنیم. سران سربدار و مردم باشتین در مقابل افرادی که از سبزوآر برای تنبیه و دستگیری عاملان قتل اعزام شده بودند، مقاومت کردند. بدین ترتیب این اعتراض به یک حرکت جمعی مبدل شد که به پیروزی قیام کنندگان منجر گشت. مطابق منابع در همین مرحله قیام کنندگان خود را سربدار نامیدند. منابع موجود - جز این بطوطه - در تسمیه این اسم بر مبنای معنی لغوی آن (سر به دار) توضیحات متفاوتی داده‌اند، که طبق آن سربداران با انجام کارهای چشم‌گیر که جنبه نمادین داشت، پایداری خود را در برابر دشمنان اعلام کردند. حافظ ابرو می‌گوید، قیام کنندگان می‌گفتند تا پای دار در برابر ظلم و ستم مقاومت خواهیم کرد (زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۸۱؛ می‌خواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۶۰۱-۶۰۲؛ خوافی، مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۵۰، از زبان دوبرادر حسن و حسین حمزه "ما این قضیه بر خورد روا نداریم ما سرهای خود بر دار دیدیم"). طبق روایات دیگر آنها دستارهای خود را به علامت سر دشمنان بر دار کرده، بدان تیر می‌زدند و خود را سربدار خواندند (سمرقندی، دولتشاه، ص ۲۰۸). منابع دیگری که جدیدتر

هستند، لفظ سربدال را ضبط کردند. (معین الدین نظری، منتخب التواریخ، طبع ژان اوین، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، طبع عباس شایان، تهران ۱۳۳۳، ص ۷۱-۷۲)، که به معنی افراد پهلوان و دلیراست و شاید بتوان آن را به گروه فتیان و جوانمردان تعمیم داد. این توضیح حاکی از حسن توجه این مؤلفان یا بی غرضی آنها نسبت به سربداران است. چون این مؤلفان مصادر مستقلی از منابع قدیم تر از خود ذکر نکرده‌اند، ابهام موجود در باره این لقب برطرف نمی‌شود.

ابن بطوطه توضیح لغوی از واژه سربدال نداده، بلکه آن را به طبقه عباران اطلاق کرده است، که در خراسان سربدال. در مغرب صقوره و در عراق عجم شطّار نامیده می‌شدند (ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۴۶۴). البته مؤلف این لقب را برای عبدالرزاق و برادرش وجیه‌الدین مسعود و پنج نفر از همراهان نخستین آنها بکار می‌برد.

از توضیح ابن بطوطه سه نکته معلوم می‌گردد. یکی این که سربداران جزء گروه عباران بوده‌اند. با توجه به پایگاه دودمان عبدالرزاق و شغل وی، سران سربدال در رده عباران نبوده‌اند. اگر حتی برخلاف نظر ابن بطوطه، عباران را به فتیان و جوانمردان تعبیر کنیم، اینها در سیستان و خراسان از دیرباز جزء طبقه عامه و مردم کم درآمد بودند. وقتی ابن بطوطه می‌افزاید که سران سربدال کار خود را با عیاری شروع کردند، این گزارش بیشتر مورد تردید قرار می‌گیرد. زیرا عبدالرزاق صاحب شغل دولتی بود و خانواده‌اش از اشراف زمیندار بودند. در این باره می‌توان احتمال داد که سران سربدال در ادامه حرکت خود گروه‌های مختلف و از جمله عباران را به خود جلب کردند (ر.ک: مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان...، طبع عباس شایان تهران ۱۳۳۳، ص ۷۲)، یا شاید از قبل با چنین کانونهائی که بسیار فراگیر بوده است، بی ارتباط نبوده باشند. نکته دیگر در باره توضیح ابن بطوطه جنبه تحقیرآمیز این لقب است که سربدال را معادل راهزن بکار می‌برد. این گفته را نمی‌توان پذیرفت، زیرا اولاً با توضیحات مؤلفان دیگر مغایرت دارد. ثانیاً اگر این لقب تا این درجه موهن می‌بود، سربداران خود و نیز منابع طرفدار آنها، مثل تاریخ سربداران مفقود الاثر آن را بکار نمی‌بردند. ویژگی‌های این دولت و خصوصیات اکثر فرمانروایان

آن که در سطور آتی بررسی خواهد شد، درخور این معنا نیست. به این نکته ابن بطوطه خود نیز اذعان دارد (سفرنامه، ج ۱، ص ۴۶۴). بی تردید چنین تعابیری از مصادر مخالف أخذ شده است. نکته سوم در این گزارش مترادف قراردادن لقب سریدار با صقوره (راهزن) در مغرب و شطّار (بدکار و دزد) در عراق است، که به معنی وحدت این گروهها، بستگی تاریخی و نسبت فکری آنها با یکدیگر است. وجود چنین رابطه‌ای میان گروههایی که در سرزمینهای دور از هم، تماسی با یکدیگر نداشته و از نظر تشکیلاتی یا صنفی بهم مربوط نبوده‌اند، ممکن نبود. به نظر می‌آید، یکسان شمردن سریداران با دو گروه مذکور به منظور جمع کردن آنها در طبقه پائین اجتماع و تحقیر آنها صورت گرفته است. گزارشهای متفاوتی که اینجا نقل شد، منشأ این لقب و علت حقیقی این نامگذاری را به شکلی قطعی روشن نمی‌کند. تعابیر و توضیحات متفاوت حاکی از آن به نظر می‌رسد، که مطالب از منشأ واحدی أخذ نشده است، و راویان تفسیرها و نظرات خود را بر آن افزوده‌اند. از مجموع گزارشهای موجود بر می‌آید که سریداران پس از قتل تحصیلدار مالیاتی به تقویت و تجهیز نیرو پرداختند. در مدتی کوتاه تعداد زیادی به آنها پیوستند که بوسیله سران سریدار مسلّح می‌شدند. پیوستن داوطلبانه افراد و یا سپاهیان فراری خراسان به نهضت سریداران را نمی‌توان تنها به موفقیت آنها در راهزنی و کسب غنیمت مربوط دانست (- SMITH, The History of the Sarbadār Dynasty..., p. 106, احتمالاً به استناد گزارش ابن بطوطه). توضیح یک پدیده با یک علت واحد قابل قبول نیست. بعلاوه تصور نمی‌رود که سپاهیان خراسان در آغاز کار سریداران بدانها پیوسته باشند. هیچ مدرک و دلیلی در این باره در دست نیست. افزون بر این، تنها طبقات پائین جامعه نبودند که به دور سران سریدار جمع شدند، بلکه طبقه متوسط شهر و مالکان جزء با آنان همراهی کردند. انزجار مردم از ظلم و ستم حکمرانان خراسان و امید به رهائی و بهبود شرایط زندگی، هدف مشترک گروههای مختلفی بوده است که به جنبش سریداران پیوستند و در تحقق آن پایداری کردند. در خلال این سالها بواسطه مواعظ شیخ خلیفه و تبلیغات حسن جوری در باره عدالت اجتماعی و مبارزه با ظلم و جور، افکار و عقاید اجتماعی مشترک

در این مناطق بوجود آمده بود، که در همدلی و اتفاق نظر مردم مؤثر بود. وجود مذهب مشترک یعنی اعتقاد قیام کنندگان به شیعه امامیه را نباید از نظر دور داشت، که مسلماً در تشکیل هسته طرفداران سربدار عامل مهمی بوده است.

سربداران در مراحل نخست جنبش خود در تاخت و تازهای نامنظم به کاروانها حمله می‌کردند و اموال و احشام امرا و وابستگان حکومت را به غارت می‌بردند. آنها بدین وسیله با دشمنان خود ستیز می‌کردند، و در عین حال منابع مالی و امکانات لازم را برای تقویت و تجهیز نیروی خود فراهم می‌آوردند. مبارزه یک نیروی کوچک محلی با قوای متمرکز حکومتی به صورتی دیگر ممکن هم نبود. وقتی سربداران نیروی نظامی کافی فراهم آوردند، در میدانهای نبرد با دشمنان خود جنگیدند. این امر دلیل روشنی بر این مدعاست که هدف تاخت و تازهای آنها صرف راهزنی نبوده است (برای توضیح دیگری در این باره ر.ک: آژند، یعقوب، قیام شیعی سربداران، ص ۱۴۰). با این ملاحظات بر خلاف نظر ابن بطوطه (ابن بطوطه، سفرنامه ج ۱، ص ۲۶۴)، اقدامات نخستین سربدار را نمی‌توان به راهزنی تعبیر کرد.

تصرف سبزوار

مطابق منابع علاءالدین محمد وزیر در واکنش به حرکات سربداران، یکبار سپاهی که تعداد آن را به اختلاف صد یا هزار نفر گزارش شده، از فریومد مرکز جوین به باشتین اعزام کرد. سربداران این سپاه را منهزم کردند. این پیروزی به آنها جرأت بخشید با عمال حکومت مبارزه کنند. منابع در باره محل و موقعیت نخستین عملیات سربداران که خارج از باشتین وقوع یافت، اتفاق نظر ندارند. مطابق دو روایت که در جزئیات متفاوتند، سربداران نخست به فریومد حمله کردند (خرافی فصیح، مجمل فصیحی، ص ۵۲؛ سمرقندی دولنشا، تذکره الشعرا، ص ۲۰۸، مؤلف حمله به فریومد را ننوشته، تنها به قتل علاءالدین محمد در حین فرار اشاره کرده است). به روایت دیگر علاءالدین محمد بدون وقوع جنگی با بالاگرفتن قیام سربداران و شنیدن خبر فوت ایلخان ابو سعید مصمم شد با سیصد نفر از سپاه خود به استرآباد نزد طغایتمور برود. سربداران او را تعقیب کردند و در بین راه به قتل

رساندند (میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۶۰۲). از مقایسه دو دسته روایت به نظر می‌رسد، که در روایت اخیر سلسله حوادث پیوسته نیست و شاید مطالبی حذف شده باشد (حافظ ابرو، زبدةالتواریخ، ج ۱، ص ۸۱، این حوادث را نیاورده است. نخستین برخورد سرداران با عمال حکومت را تصرف سبزوار می‌داند. این امر حاکی از آن به نظر می‌رسد که برخی مطالب در این دسته روایات حذف شده باشد). مسلماً عامل حکومت بدون جنگ یا تهدید جدی مقر خود را ترک نمی‌کرد. گزارش مربوط به رویداد قتل علاءالدین محمد وزیر در سال ۷۳۷ هـ ق با روایات دیگر تناقض دارد. طبق این روایات او در این زمان با طغاتی‌مور به غرب ایران لشکرکشی کرده بود (میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۴۳؛ حافظ ابرو، زبدةالتواریخ، ج ۱، ص ۶۵). همچنین از کلیات گزارشها بر می‌آید، که یکی از دلایل پیشرفت کار سرداران در ابتدای کارشان که هنوز نفرت زیاد و تجهیزات کافی نداشتند، این بود که با نیروی منظم و قوی روبرو نشدند. این مطلب دلیلی است بر این که در این زمان سپاه خراسان و حکمرانان در منطقه حضور نداشتند. مطابق روایات مذکور علاءالدین محمد در لشکرکشی دوم طغاتی‌مور به غرب (رجب ۷۳۹ هـ ق) نیز شرکت داشت (میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۴۷؛ حافظ ابرو، زبدةالتواریخ ج ۱، ص ۷۳-۷۴ و ذیل جامع‌التواریخ، طبع خانابا بیانی، چاپ دوم تهران ۱۳۵۰، ص ۲۰۵-۲۰۸). - بعلاوه به گفته خوفا فیصیح، مجمل فصیحی، ص ۶۱، سرداران وزیر را در تاریخ چهارشنبه ۱۷ شعبان ۷۴۲ در حدود مازندران به قتل رساندند. - بدون در نظر گرفتن تاریخ مذکور می‌توان پذیرفت که این واقعه بعد از شکست سپاه طغاتی‌مور به فرماندهی برادرش علی گاون از سرداران بوده است. مؤلف قتل او را نیز در رجب همین سال نوشته است، که در حین نبرد کشته شد). وجود این شواهد متعدد صحت خبر قتل علاءالدین محمد وزیر را در فریومد مورد تردید قرار می‌دهد.

گذشته از جابجائی رویدادهای مختلف که معمولاً در شرح زد و خوردهای پراکنده پیش می‌آید، اینجا امکان اشتباه به دلیل شباهت اسم بیشتر محتمل است. از گزارش شبانکاره‌ای به وضوح استنباط می‌شود که جز علاءالدین محمد که به دستور غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید، به وزارت خراسان منصوب شد و همراه امیر علی قوشچی به خراسان آمد، فرد دیگری به نام علاءالدین محمد که گاه به اختصار علاءالدین هندو

نامیده شده در خراسان می‌زیست. حیاطغا پسرعموی ارغون شاه که برای گرفتن حکومت خراسان نزد حسن بزرگ به تبریز رفته بود، سه شخص را برای وزارت خود نام برد، که می‌خواست جایگزین علاءالدین محمد وزیر شوند. یکی از این سه، خواجه علاءالدین هندو است. مطابق گزارش دیگری از شبانکاره‌ای همین شخص اخیر بعد از مرگ ابوسعید در منازعات فراگیر خراسان بدست امیر عبدالله مولای محبوس شد. بعد از مدتی او با واگذاری قلعه طوس که قبلاً همواره در تصرف وزرای خراسان بود، به مقر خود فریومد بازگشت (مجمع‌الانساب، ص ۳۰۷، ۳۰۹. همین مولف محنی با عنوان وزرای خراسان و اعقاب آنها دارد که مختص به معرفی علاءالدین هندو و اعقاب اوست). به استناد گزارشی از حافظ ابرو در ارتباط با اوایل سلطنت ابوسعید گمان می‌رود که دو فرد به نام علاءالدین محمد در خراسان بوده‌اند (آزند، بیقوب، قیام شیعی سربداران، ص ۱۳۸). گذشته از این شواهد، به گفته خوافی سربداران در فریومد عبدالحق پسر علاءالدین هندو را به قتل رساندند (مجمل فصیحی، ص ۵۲). بنا بر این ملاحظات، با احتمال بیشتری می‌توان گفت که سربداران در فریومد با علاءالدین محمد هندو یا به عبارتی علاءالدین هندو روبرو بوده‌اند.

مطابق منابع سربداران بعد از هجوم به فریومد در صفر ۷۳۸ هـ ق بیهق (سبزوار کنونی) را تصرف کردند. تاخت و تازهایی که به عبدالرزاق نسبت می‌دهند، که باید بعد از فتح سبزوار در رادکان و سلطان میدان، مقر طغایمور در نزدیک جرجان انجام داده باشد (SMITH, The History og the Sarbadār Dynasty..., p. 106-107 بدون ذکر مأخذ)، بسیار قابل تردید است. آنها نمی‌توانستند از مناطقی که در دست دشمنانشان بود، عبور کرده و تا نزدیک جرجان تاخت و تاز کنند. بعلاوه می‌توان تصور کرد که به نیروی قلیل خود برای حفظ شهر و اطراف آن نیاز داشتند.

سربداران با تصرف سبزوار که آن را مرکز دولت خود قرار دادند به یک قلمرو معین دست یافتند. سبزوار که از مراکز مهم غرب خراسان بشمار می‌رفت از نظر سیاسی برای اعتبار سربداران اهمیت بسیار داشت، اما تأثیر محیط اجتماعی شهر که اکثریت مردم پیرو شیعه امامیه بودند، برای پیشرفت و گسترش حکومتشان و سیر تحولات و مقدرات آتی آن

تعیین کننده بود. در چنین شرایط مساعدی بود که عبدالرزاق به نام خود خطبه خواند، و موجودیت حکومت سرداران را به عنوان یک نیروی سیاسی جدید در خراسان اعلام کرد.

نتیجه:

در نتیجه گیری ذیل با تأکید بر مختصات ویژه جنبش سرداران سعی می شود ماهیت و چگونگی سیر تطور دولتشان در مراحل نخستین آن نشان داده شود. حرکت سیاسی رهبران سردار که با استفاده از خلاء قدرت به خیال عصیان و قدرت طلبی افتاده بودند، با یک هیجان و جوشش عمومی پیوند خورد. سران سردار که به هیچوجه محرک عامه در ابراز نارضایتی هایشان نبودند، به دلیل همراهی و اتفاق عامه مردم با آنها، منعکس کننده این حرکت اجتماعی شدند. بعلاوه اعتقاد اهالی باشتین و مردم قسمتهائی از غرب خراسان خاصه سبزوار به شیعه امامیه، و لذا تضاد مذهبی آنها با عمال ایلخانی، به این جنبش صبغه مذهبی داد. به این دلایل تشکیل دولت سردار جنبه عکس العمل دینی و طبقاتی در برابر حکمرانان خراسان یافت، این معنی در منابع نیز انعکاس یافته است (برای مثال رک: ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۴۶۴).

حکومت سردار از نقطه نظر مشروعیت و ساختار حکومتی در قیاس با معیارها و سنن زمان خود و دست کم چندین قرن قبل از آن، پدیده ای نادر در قلمرو اسلامی بود. سرداران با استناد به احکام اسلام حکومت عمال ایلخانی را مخالف شرع دانسته، و مشروعیت خود را نه بر اساس حق جانشینی یا با فرمان حکومتی، بلکه در نفی و امحاء حکمرانان ظالم می دانستند. این وجه تنها جنبه غیر معمول حکومت سرداران نبود. آنها مطابق معمول یک حکومت موروثی ایجاد نکردند. البته این وضع نه حاصل یک برنامه سیاسی پیش بینی شده، که نتیجه منطقی عواملی چند بود. مرگ زود هنگام و غیر منتظره وجیه الدین مسعود، دومین حاکم سردار، امکان پیش بینی ترتیب جانشینی را که طرح آن غیر ممکن نبود، از میان برد. این وضع با ساختار قدرت سردار که در آن هر دو گروه سردار و درویشان ذی نفوذ بود، تناسب داشت.

در تحقیقات جدید حکومت سریداران را با عناوینی مثل دولت خودگردان، حتی جمهوری، پادشاهی بدون پادشاه (AUBEN, " La fin de l'État Sarbadār, p. 95.) و نیز "حکومت منتفذان" (الیگارشی) (ر.ک: ROEMER, Persien auf dem Weg..., p. 66.) - عنوان حکومت منتفذان را نیز باید با قید و محدودیت بکار برد. البته در انتخاب حکمرانان صرفاً دسته بندیهای داخل حکومت تعیین کننده بود، لیکن هر یک از حکمرانان که از اقتدار کافی می یافت به سهولت به سوی یک حکومت مطلقه سوق می یافت. این توضیح در باره حکومت شمس الدین علی چشمی، یحیی کرابی، و علی مزید نابجا نیست. بعلاوه حیدر فصاب و حسن دامغانی بیشتر به اتکاء سپاهیان تحت فرمان خود به حکومت دست یافتند. مشخص می کنند. شاید حکومت منتفذان برای ساختار حکومت سریداران مناسبترین تعبیر باشد.

مذهب و وجود عناصر مذهبی شاید مهمترین خصیصه حکومت و جامعه سریداران بود. این ویژگی دو وجه داشت یکی تضاد مذهبی سریداران با قدرتهای رقیب، که در ارتباط با حکومت کرت گاه شکلی حاد به خود می گرفت. وجه دیگر تضاد در درون جامعه سریداران بود، به عبارتی اختلاف دو گروه درویشان یا شیخیان (پیروان شیخ خلیفه و حسن جویری) با سریداران (ضرفداران عبدالرزاق و وجیه الدین مسعود). تضاد بین دو گروه بیش از آنچه مربوط به جهان بینی های مذهبی و جایگاه مذهب در حکومت بوده باشد، بر سر تقسیم قدرت و میزان اختیارات هر گروه بوده است. این تضاد و رقابت مثل رشته ای در سراسر دوره حکومت سریداران کشیده شد، و در مقدرات آنها عاملی تعیین کننده بود.

این تحقیق مستخرج از طرح پژوهشی می باشد که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

منابع:

- ۱- آژند، یعقوب، پیام شیعی سریداران، تهران ۱۳۶۳.
- ۲- ابن بطوطه، سفرنامه، (ترجمه فارسی محمد علی موحد)، چاپ ۵، تهران ۱۳۷۰، ج ۲.
- ۳- اقبال آشنیانی، عباس. تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، (نشر نامک)، تهران ۱۳۶۷.

- ۴- بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران ۱۳۷۱، ۲ ج.
- ۵- بطروشفسکی، ای. پ، نهضت سربداران خراسان، (ترجمه فارسی کریم کشاورز) چاپ سوم، تهران ۱۳۵۱.
- ۶- جوینی، علاءالدین عطا ملک بن بهاءالدین محمد بن محمد. تاریخ جهانگشا، طبع محمد فزونی، لیدن ۱۳۲۹/۱۹۱۱ هـ (چاپ افست تهران بی تا)، ۳ ج.
- ۷- حافظ ابرو، نورالله عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشیدالبهدادینی. زیده‌التواریخ، طبع سید کمال حاج سید جوادی تهران ۱۳۸۰، ۳ ج.
- ذیل جامع‌التواریخ، طبع خانابا بیانی، چاپ دوم تهران ۱۳۵۰.
- ۸- خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد، مجمل فصیحی. طبع محمود فرخ، مشهد ۱۳۳۹، ۳ ج.
- ۹- رشیدالدین، فضل‌الله همدانی. جامع‌التواریخ، طبع محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران ۱۳۷۳، ۴ ج.
- ۱۰- زمجی اسفزاری، معین‌الدین محمد. روضات‌الجئات فی اوصاف مدینه هرات، بخش نخست، طبع محمد اسحاق، کلکته ۱۳۸۰ هـ/۱۹۶۰ م. بخش ۲، طبع محمد کاظم امام، تهران ۱۳۳۹.
- ۱۱- سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاء‌الدوله بختیشاه‌الغازی. تذکره‌الشعرا، انتشارات پدیده خاور، تهران چاپ دوم ۱۳۶۶.
- ۱۲- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. مجمع‌الانساب، به انضمام ذیل مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای تألیف غیاث‌الدین بن علی نایب فریومدی، طبع میر هاشم محدث، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۳- مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب، طبع گای لسترانج، (چاپ افست) تهران ۱۳۶۲.
- مرعشی، سید ظهیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، طبع عباس شایان، تهران ۱۳۳۳.
- منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین، (قاضی منهاج سراج جوزجانی). طبقات ناصری، طبع عبدالحی حبیبی، کابل ج اول ۱۳۴۲ ش، ج ۲ ۱۳۴۳ ش.
- ۱۴- میرخواند، میر محمد بن سید بن برهان‌الدین خواند شاه. روضة‌الصفاء فی سیره‌الاولیاء و الملوک و الخلفاء، (انتشارات مرکزی، خیام، پیروز)، تهران ۱۳۳۹، ۱۰ ج. ص ۴۷۲؛
- ۱۵- نطنزی، معین‌الدین، منتخب‌التواریخ، طبع ژان اوین، تهران ۱۳۳۶.
- 15- BÜCHNER, EI¹, «Sarbadār», /231-233.
- 16- JACKSON, P. «Togha Temür», EI², /552
- 17- MELVILLE, C. P. «Sarbadārīds», EI², /47-49.
- 18- Roemer, H. R., Persien auf dem Weg in die Neuzeit Iranische Geschichte von 1350-1750, Beirut 1989.
- 19- SMITH, JR., John Masson. The History og the Sarbadār Dynasty, 1336-1381 AD. and its Sources Hauge - Paris 1970.
- 20 SPULER, Die Mongol in Iran, E.J. Brill- Leiden, 1985.